

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاةُ

ای شیدایی روی دلبر معنوی هر عاشقی سرِ معشوقی دارد و هر دلداده ای پریشان موی دلبری . تو که دلباخته روی معشوقِ بزمِ الهی هستی ، چون قُمری و فاخته روحانی در این بوستانِ رحمانی و گلستانِ یزدانی بر سرِ آزاد ، بنشین و آغاز ترانه کن و فغان و ناله نما که روی آن گلِ صد برگِ خندان در پسِ نقاب شد و جمال آن دلبرِ رحمن در ورای حجاب . اَسْتَغْفِرُالله این نقاب و حجاب ، نظر به ضعفِ بَصَرِ ماست والا آن آفتاب را طلوع و غروبی فی حدِّ ذاته نه ؛ در ملکوت ابهائش لائح است ع ع
منتخبات آثار مبارکه جلد ۲ ص ۶۶

برنامه ليله صعود حضرت بهاء الله

فهرست برنامه

۱-مناجات شروع

۲-مناجات دوم

۳-ذکر دسته جمعی "هل من مفرج غیرالله..."(۵ بار)

۴-لوح مبارک حضرت بهاءالله

۵-لوح مبارک حضرت عبدالبهاء (باید از جهان و جهانیان بیزار شویم و آهنگ آن گلزار نمائیم)

۶-حکایت (این آرزو را در دل داشتیم که خود را به سجود بر اقدام مبارک بیندازم)

تنفس و پذیرائی

۷-لوح و مناجاتی از حضرت بهاء الله

۸-لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۹- آیاتی از کتاب مستطاب اقدس و شرح آن

۱۰-مدح و ثنایی از طرف بیت العدل اعظم الهی

۱۱-شعر

تنفس

۱۲-مناجات

❖ ۱۳- اختصاص زمانی به دعا و مناجات به نیت عزیزان مسجون مواردی به عنوان پیشنهاد ضمیمه می

باشد)

۱۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۱۵- حکایت

۱۶- زمینه تاریخی لوح مبارک احتراق

تنفس

۱۷- قسمت هائی از یکی از الواح جمال اقدس ابھی جَلَّ اسْمُهُ الْأَعْلَى

❖ ۱۸- اختصاصی زمانی به دعا برای از میان رفتن تعصبات و برقراری صلح و آرامش در عالم

(مواردی به عنوان پیشنهاد ضمیمه می باشد)

۱۹- به خاطر چه؟

۲۰- زیارت وصیتنامه حضرت بهاء الله

تنفس

۲۱- سنین اولیه عکا

۲۲- تحول در آب و هوای عکا

۲۳- شرح صعود مبارک

۲۴- تا انقضای یکهزار سال کامل دیگر شمس حقیقت را ظهور و بروزی نه

۲۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

تنفس کوتاه

۲۶- حکایت برگزاری جلسات صعود مبارک در محضر حضرت عبدالبهاء (در دو قسمت)

۲۷- ذکر دسته جمعی یا اله المستغاث

۲۸- زیارتنامه مبارک

۲۹- مناجات خاتمه

۱- مناجات شروع

الهی الهی قَدْ ذَابَ كَبْدِي وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصِي وَ ارْتَشَعَتْ مَفَاصِلِي وَضَاقَ صَدْرِي فِي هَجْرِكَ وَ فِرَاقِكَ اِنْ مَنَعَنِي عَن لِقَائِكَ فَضَائِكَ الْمُبْرَمِ، فَاكْتُبْ لِي اَجْرَ الْوِصَالِ يَا مَالِكَ الْقَدَمِ وَ مَوْلَى الْعَالَمِ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلٰى مَا تَشَاءُ بِقَوْلِكَ كُنْ فَيَكُنْ. اَي رَبِّ اَيُّدِنِي عَلٰى مَا يُقَرِّبُنِي اِلَيْكَ وَ ارزُقْنِي مَا اَنْزَلْتَهُ مِن سَمَاءِ فَضْلِكَ لِعِبَادِكَ الْمُقْرَبِينَ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

تاریخ امری همدان ص ۱۳

۲- مناجات دوم

هُوَ اللَّهُ

ای پدر آسمانی جنود ملکوت داری و ملائکهء روحانی ما بیچارگان مرغ بال و پر شکسته ایم ولی در فضای ملکوت پرواز آرزو کنیم ماهیان تشنه لبیم، دریای آب حیات طلبیم. پروانه عالم ناسوتیم، آرزوی سراج لاهوت داریم. در نهایت ضعف و بی قوتیم ولی خود را به صف عالم میزنیم. پس ای ربّ الجنود، تأیید فرما تا سپاه انوار ظفر یابد و لشکر ظلمات شکست خورد ما را به خدمت ملکوت موقّق دار و بر اسرار الهی مطلع نما و به سلطنت سَرمدی بشارت ده و از حیات ابدیه بهره و نصیب بخش زبان را گویا کن و دیده ها را بینا نما تا مشاهدهء عالم ملکوت کنیم و به نطق فصیح ستایش جمال و کمال تو نمائیم توئی بخشنده و مهربان . عبد البهاء عباس

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء ص ۳۰۸

۴- لوح مبارک حضرت بهاء الله

یا یوسف، یوسف الهی در سجن عظیم و حصن متین ساکن .سَطَوْتَ عَالَمِ وَ عِدَاوَتِ اِمَمِ اَوْ رَا اِز ذِکْرٍ وَ ثَنَاءٍ مِّنْعٍ نَّمُوْد.عَالَمٍ اَحْقَرٍ اِز خَرْدَلِي لَدِي الْوَجْهِ مَذْكُور.نیکوست حال نفوسی که شک و ریب اهل بغضاء ایشان را از مالک اسماء منع نمود حُجَبَاتِ رَا بَه اسْمَش شَقَّ كَرْدَنْد وَ سُبُّحَاتِ رَا دَرِيْدَنْد وَ بَه قُلُوبِ نَوْرَاءِ قَصْدِ مَقَامِ اِبْهِي وَ اَفَقِ اَعْلٰى نَمُوْدَنْد وَ جَمِيْعِ اَشْيَاءِ دَر سِرِّ طَائِفِ اَنْ نَفُوسُنْد .حمد کن مالک قدم را به تو توجه نمود، به اثر قلم فائز فرمود اوست بخشنده و توانا.

تاریخ امری همدان ص ۱۵

۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء (باید از جهان و جهانیان بیزار شویم و آهنگ آن گلزار نمائیم)

هوالبهی

ای دوستان الهی شمس حقیقت نیر اعظم افق مبین چون در مشرق اعلی طلوع فرمود اشعه ساطعه اش آفاق کیهان را رشک روضه جنان و غبطه جنت رضوان فرمود. حرارت شعاع چون به سورت تمام تابید، اراضی و حدائق حقائق موجودات، انبات گل و ریاحین و سنبل و نسرين کمالات انسانی کرد. طرف جویبار سبز و خرم شد و ساحت چمن مزین به سرو و سمن گردید. بلبلان الهی درس مقامات معنوی آغاز نمودند و عندلیبان رحمانی با نغمه و ساز معانی دمساز گشتند و سلطان گل در صحن چمن افسر شاهنشاهی بر سر نهاد و آغاز ناز و دلبری نمود. طیور سحری رسم آشفتهگی و دلدادگی گذاشتند و نغمه انقطاع و آزادگی نواختند و به تمجید مطلع توحید دهان باز نمودند و زاغان گلخنی رسم ستمگری بیشتر نمودند و غرابان ظلمانی آهنگ جفا کاری کردند و بر اعتراض و انکار لب گشودند و دام حیل گذاشتند و صد هزار گونه ظلم و تعدی نمودند. آن گل صد برگ خندان چون این ظلم و عدوان مشاهده فرمود، به گلشن اصلی خویش شتافت و به ملکوت تنزیه و تقدیس بتاخت و با جمال خود نرد محبت باخت و عالم را بر چشم طیور حدیقه توحید تنگ و تاریک فرمود. لهذا بلبلان گلزار حقیقی، آهنگ گلشن باقی دارند و عندلیبان بقا هوای گلبن رحمانی در سر گرفتند. هر یک به کمال شوق آرزوی صعود و عروج دارد و تحمل فراق و اشتیاق نیارد. پس اگر فی الحقیقه دلدادۀ آن دلبریم و آشفته آن روی انور، باید از جهان و جهانیان بیزار شویم و آهنگ آن گلزار نمائیم. لکن رجوع به دو قسم است، یک رجوع خاک به ساحت لولاک است و رجوع دیگر رجوع شعاع به آفتاب. اگر به خدمت امر موفق گردیم و به نشر نفحات الله بپردازیم و در اعلاء کلمه الله بکوشیم و چون نسائم صبحگاهی بر بلاد الله مرور نمائیم و مرده را جان تازه بخشیم و پژمرده را نشاط و انبساط بی اندازه دهیم، هیاکل جهل را به معین علم دلالت نمائیم و حقائق غافله را متنبه کنیم و خفتگان را بیدار نمائیم، آن وقت چون سلاطین با شوکت و شکوه و لشکر انبوه طبل و دهل بکوبیم و از افق ادنی به ملکوت ابهی شتابیم و ندای جانفزای الهی را به تحسین تمام از جبروت اعلی شنویم. آن رجوع رجوع ذره به آفتاب است و عود بلبل به گلزار و السلام علی من اتبع الهدی. عبدالبهاء ع

منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۴ ص ۱۴۱-۱۴۰

۶- حکایت

این آرزو را در دل داشتم که خود را به سجود بر اقدام مبارک بیندازم
حاجی میرزا حیدر علی در شرح تشرّف خود به حضور حضرت بهاءالله چنین می نویسد :
مدّت ها بود که این آرزو را در دل داشتم که خود را به سجود بر اقدام مبارک بیندازم . یکبار اجازه تشرّف و
حضور در اطاق مبارک را یافتم . در حالی که مشی می فرمودند ، وقتی به سوی من آمدند به حال مسطح چون
ورقی کاغذ بر دیوار اطاق بودم و چون دور می شدند به فاصله یکی دو قدم به امید آنکه آرزویم را مجری دارم به
دنبال هیکل مبارک می رفتم . مجدداً برگشتند و من هم عقب عقب رفته و خاضعانه به دیوار چسبیدم . با
لبخندی فرمودند : " چیست ؟ می بینم که به جلو و عقب می روی . " بعد دست مبارک را گشوده ، به من
فرمودند : " همان جایی که هستی باش . " اگر چه به آرزویم نرسیدم ولی حرکت دست مبارک و آن تبسم
رضایت مرا به سروری بی حدّ فائز نمود .

خوشه هایی از خرمن ادب و هنر ج ۸ ص ۷۷

۷- لوح و مناجاتی از حضرت بهاء الله

یا خداداد امروز روز جزاست و روز عطاء . ابواب کرم مفتوح و دریای بخشش امام وجوه مواج . طوبی از برای نفسی
که به عرف ایام ظهور فائز گشت و از رحیق بیان که از قلم رحمن جاری است ، قسمت برد اهل دنیا طراً در شب و
روز از حق جَلّ جلاله ظهورش را می طلبیدند و لقایش را مسئلت می نمودند و چون بحر نور ظاهر و هیکل ظهور
بر سفینه اقتدار هویدا ، کل اعراض نمودند الا معدودی این است شأن مظاهر اوهام و مطالع آن بگو:
" الها کریمایکتا خداوندا جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود از دریای رحمت محرومش منما این
مظلومان را در ظلّ سدره عدلت مأوی ده و فقیران را به بحر غنایت راه نما توئی مالک جود و سلطان عطاء

تاریخ امری همدان ص ۱۴

هُوَ الْأَبْهَى

ای دلسوخته هجران الهی، آن جمال موعود، ملیک مقصود، سلطان وجود، کشف نقاب و هتک حجاب فرمود. پرده برانداخت و علم دلبری برافراخت. عرض جمال کردو رایت اجلال برافراشت. تجلی آفتاب کرد و جلوه جهانتاب. چون گل در چمن رخ برافروخت و چون نار سیناء و آتش موسی در سِدْرَةُ ابْهَى شعله نورانی روشن کرد. با وجود این فیض شامل و طلوع بدر کامل، نابینایان محروم شدندو محتجبان مهجوران. بی خردان، ممنوع شدند و افسردگان، مأیوس. حال آن آفتاب بافق عزت صعود نمود و آن سراج در زُجَاجَةٌ مَلَأُ اَعْلَى برافروخت و ابواب مشاهده مسدود شد و لکن تو که ایام لقا را ادراک نمودی و بموهبت ربّ ابھی فائز شدی بعروه و تُثْقَى تُقَى متشبث شو و به حبل متین اخلاق اهل علیین متمسک گرد تا شکرانه این نعمت نمائی والبهاء علیک ع

۹- آیاتی از کتاب مستطاب اقدس و شرح آن

إذا اختلفتم في أمر فارجعوه إلى الله مادامت الشمس مشرقة من أفق هذه السماء و إذا غربت ارجعوا إلى ما نزل من عنده أنه ليكفي العالمين قل يا قوم لا يأخذكم الاضطراب إذا غاب ملكوت ظهوري و سكنت امواج بحر بياني ان في ظهوري لحكمة و في غيبتي حكمة اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد الخبير و نراكم من افقى الابهى و نصر من قام على نصره امرى بجنود من الملاء الاعلى و قبيل من الملكة المقربين

توضیح آیات بر اساس تقریرات جناب اشراق خاوری

اگر در باره مسئله ای اختلاف نظر پیدا کردید، باید رجوع کنید به مظهر امر، به جمال مبارک، مادامیکه صعود واقع نشده است، مادامیکه شمس وجود او مُشرق است از افق این دنیا، و وقتی غروب کرد، یعنی وقتی که صعود واقع شد، برای رفع اختلافات مراجعه کنید... به آیات و الواحی که از قلم جمال مبارک نازل شده است... آثار الهی که در این ظهور نازل شده برای اهل عالم کافی است... ای مردم وقتی که غائب شد ملکوت ظهور من و آرامش پیدا کرد موجهای دریای بیان من، مضطرب نشوید. در ظاهر شدن من حکمتها بود، اسرار و رموزی بود. در غائب شدن و در صعود من از این جهان به جهان دیگر نیز حکمت دیگری است.

حضرت عبدالبهاء در یک مقام می فرمایند: که مقصود از "فی غیبتی حكمة أخرى" یکی این است که مردم قبل از صعود هیکل مبارک را می دیدند شاید می گفتند که این هم مانند ما بشری است و از کجا دارای چنین مقامی باشد که ادعا می کند. ولی وقتی که جنبه جسمانی حیاتش سپری شد و جمال قدم به ممالک آخری صعود فرمود و جسمانیات از حیث ظاهر از ابصار مستور ماند، آنوقت خلق که آثار قدرت جمال قدم را ملاحظه می نمایند زودتر توجه و اقبال می کنند.

می فرمایند: در غیبت من حکمتی است که مطلع نیست به آن مگر خداوند فرد خبیر. "و نراکم من افقى الابهى" ما شما را از آسمان بلند روشن خود می بینیم و "ننصر من قام على نصره امرى" و یاری می کنیم کسانی را که قیام می کنند بر نصرت امر من به لشکرهائی از ملاء اعلى و دسته هائی از ملائكة مقربین. این وعده و بشارت است برای بندگان جمال قدم که اگر به خدمت امر مبارک قیام کنند، از هر طرف منصور و مؤید خواهند بود.

تقریرات ص ۱۴۴-۱۴۵

۱۰- مدح و ثنایی از طرف بیت العدل اعظم الهی

حضرت بهاءالله برای احیاء عالم چه مصائب و تآلمات شدیده ای را که تحمل نفرمود . وجود مبارک به باطل در مَظان اَتْهَام قرار گرفتند . مسجون و مضروب گشتند ، مغلول شدند . از دیاری به دیار دیگر نفی و سرگون شدند . به آن وجود مُکَرَّم خیانت نمودند و مسموم ساختند . ما یَمَلک را به تالان و تاراج بردند و به فرموده آن حضرت " در هر دمی به عذابی جدید مبتلا " . این بود استقبال ظالمانه اهل جفا از " اَبِ سَمَوی و مالکُ الاسماءِ و الصِّفاتِ " . تا نَفَس باز پسین در این کره خاکی به مدّت چهل سنه تا خاتمه حیات مبارکش مسجون و سرگون باقی ماند . وجود مبارکی که بلا وقفه تحت تضيیقات و اذیت و آزار اُمرا و حکام و سلاطین ایران و امپراتوری عثمانی و مورد ضدّیت و اعراض علمای مکار و ظلّوم دین بود و مورد بی اعتنایی سایر ملوک که آنها را با الواحی بسیار مُهیمین انداز فرمود و با مواعظی حکیمانه و صادقانه آنها را به آنچه سبب آسایش و اتحاد و اتفاق ، عمار عالم و آرامش امم می باشد مخاطب ساخت و در لیالی وایام به تألیف قلوب و تهذیب نفوس مشغول ... ناگاه حنین آن حضرت بلند شد و فرمود :

و حُزنی ما یَعقوبُ بَثَّ أَقْلُهُ و کُلُّ بَلَاءٍ أَيْبَ بَعْضِ بَلِیَّتِی

لسان حیا دارد از ادامه چنین ذکر رقت باری و صدر مُنصَعِق می شود با اندک تأملی درباره آماج تیر بلا بودن آن ذات مقدّس و مصائبی که هیچ نفسی تاب تحمل آن را ندارد . اما ما به جای اینکه تسلیم احساسات افسردگی و ناامیدی و یأس بشویم ، ملتجی به سکون و آرامش اطمینان بخش مذکور در این بیانات پر معنایی می شویم که می فرماید :

" وارد شد بر این مظلوم آنچه شبهه و مثل نداشته و کل را به کمال تسلیم و رضا لِأَجْلِ تهذیب نفوس و ارتفاع کلمةالله حمل نمودیم . " این چنین " مظلوم عالم فی حینِ البَلاِیا مُتَمَسِّکاً بِحَبْلِ الصَّبْرِ و الاَصْطَبَارِ " بی اندازه با صبری بی حدّ و با متانتی عظیم و جلیل مصونیت و حقیقت وجودی خویش را همچون دوستی یکتا و مهربان ظاهر فرمود و مساعی حضرتش را به هدف اصلی ظهور مبارکش معطوف ساخت و آلام خود را مبدّل به اسبابی نجات بخش نمود و ناس را در ظلّ لواء وحدت دعوت فرمود .

پیام معهد اعلی به مناسبت صدمین سال صعود حضرت بهاءالله در قصر بهجی

۱۱- شعر از جناب فرهمند مقبلین

چرا تو را نپرستم؟

چرا تو را نپرستم؟ تو چاره ساز منی	چرا تو را نپرستم؟ تو دلنواز منی
تو آن یگانه جانبخش ، نیاز منی	من این شکسته سر تا قدم نیاز توام
گواه مِهْر تو باشد ، تو سوز و ساز منی	چرا تو را نپرستم؟ که آفرینش من
تو خود بهانه هم سوز هم گداز منی	گذشت عمر گرنامه ام به سوز و گداز
که بی نیاز دو عالم ، ولی نیاز منی	چرا تو را نپرستم چو کعبه آمال؟
تو در قلمرو اندیشه ، یگه تاز منی	به راحت از کم و بیش جهان گذشتم و باز
تو با خبر ز دل خسته و ز راز منی	به راز تو چه رسد تنگنای فِکرتِ من
تو همچو عطرِ به گل خفته ، نغمه ساز منی	من این پرنده غمگین و سرد و بی آواز
به اوج عالم هستی ، تو شاهباز منی	شکسته گرچه مرا بال و پر در این زندان
تو آسمان مُنور ، تو بختِ بازِ منی	زمین تیره منم ، تشنه عنایت تو
تو سرو سبزِ صفا بخشِ سرفرازِ منی	من آن کویرِ تَهی از گیاه و سبزه ، ولی
تو رمزِ زندگی و رازِ اهتزازِ منی	منم جوانه لرزان به شاخسارِ وجود
بِنازمَت که خداوندگارِ نازِ منی	بمیرمَت که بشیرمِ شدی به عمر ابد
سخن درست بگویم ، ترانه ساز منی	زبان بسته کجا ، وصف آن خجسته کجا؟

هُوَ الْإِبْهِي

پروردگارا مور ضعیفم و پشهء نحیف بال و پری شکسته دارم و پائی از دوری بادیهء حسرت خسته چشم گریانم
بین و جگر سوزانم نظر فرما آه و فغانم جمع طیور را به فریاد آورده و آه پر حسرت قلبم چون شعلهء سوزان به
جان جهان آتش زده از افق ابهات فیض انوار کن و از ملکوت اعلایت بذل اسرار نما ای نیسان عنایت بارش و
ریزش ارزان کن و ای شمس حقیقت تابش و درخشش فراوان بنما شاید این قلوب افسرده تازه و زنده گردد و
این نفوس مرده حیات بی اندازه یابد . ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء ص ۳۴۵

هُوَ الْإِبْهِي

ای دلسوخته هجران الهی، آن جمال موعود ملیک مقصودسلطان وجود کشف نقاب و هتک حجاب فرمود پرده
برانداخت و عَلم دلبری برافراخت عرض جمال کردو رایت اجلال برافراشت تجلی آفتاب کرد و جلوه جهانتاب
چون گل در چمن رخ برافروخت و چون نار سیناء و آتش موسی در سدره ابهی شعله نورانی روشن کرد با
وجوداین فیض شامل و طلوع بدر کامل نابینایان محروم شدندو محتجبان مهجوران بی خردان ممنوع شدند و
افسردگان مأیوس حال آن آفتاب بافق عزت صعود نمود و آن سراج در زجاجه ملأ اعلی برافروخت و ابواب
مشاهده مسدود شد و لکن تو که ایام لقا را ادراک نمودی و بموهبت ربّ ابهی فائز شدی بعروه وثقای تقی
متشبث شو و بحبل متین اخلاق اهل علیین متمسک گرد تا شکرانه این نعمت نمائی والبهاء علیک ع ع

مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۶ ص ۴۰

جد بزرگووارم (میرزا محمد باقر هائی) فرمود تشرّف به حضور جمال قیوم همه روزه حاصل می شد ولی هر وقت احضار می فرمودند قلبم ضربانش شدید می گشت و تشرّف مکرر حالت عادی به خود نمی گرفت و ساده نبود. همان حالاتی که در بدو تشرّف برای حقیر به وجود آمد در هر تشرّفی ادامه داشت. عظمت و جلال و قدرت و هیمنه و کمال و صحبت و بیانات مبارک روزه روز در نظرم مهمتر می شد و سائر زائرین هم به همین حال بودند. روزی در قلبم خطور کرد که کاش در موقع نزول آیات حاضر بودم و به چشم خود آن کیفیت را مشاهده می نمودم. روز بعد تقریباً دو سه ساعت بعد از ظهر بود که بنده را احضار فرمودند. از پله های قصر که بالا می رفتم صوت مبارک را شنیدم و به محض اینکه وارد صحن قصر شدم دیدم جمال اقدس ابهی با آن هیکل نوراء مشی می فرمایند و صورت مبارک برافروخته و عرق بر پیشانی و جبین نورانی حضرتشان نمایان و دست مبارک حضرتشان از عبا بیرون است و در حال مشی با صوتی مهیمن و قوی که در اعماق قلب و روح انسان نفوذ می نمود، آیات از فم اطهر صادر و نازل است و میرزا آقا جان کاتب وحی نشسته و مقداری قلم و کاغذ در طرف دست راست خود گذاشته و به سرعت مشغول تحریر آیات منزله است. دیدن آن منظره چنان مرا منقلب و مضطرب نمود که نزدیک بود بر زمین نقش بندم. هیکل اطهر در حالیکه به بیانات خودشان ادامه می دادند با دست راست مبارکشانشان که از عبا بیرون بود به بنده اشاره فرمودند که بروید بیرون در حالیکه تمام بند بند بدنم می لرزید از پله ها به سختی پائین آمدم و نمی دانستم کجا بروم و چه کنم.

اگر چه این لوح مبارک در عکا نازل گردیده ولی سوابق مربوط به صدمات و بلاهای وارده به جمال مبارک و امر بهائی از اولین ایام ظهور حضرت رب اعلی تا قیام جمال مبارک به تبلیغ امر الهی شروع گردید. در سال سوم از ظهور حضرت رب اعلی نخستین بار حضرت بهاء الله در طهران به زندان افتادند. در مازندران به دستور میرزا تقی خان حاکم آمل، پاهای مبارک را به چوب بستند و به قدری زدند که از پاهای مبارک خون روان گردید... می دانیم که در سنه تسع حضرت بهاء الله در سجن انتن طهران مصائبی تحمل فرمود که آثارش تا پایان حیات در هیكل مبارک نمودار بود. هجرت از طهران به بغداد با عائله مبارک و اطفال خردسال خود مصیبتی فراوان بود که نفس مظهر امر تحمل فرمود. در بغداد مصائب تازه رخ نمود به نحوی که هیكل اطهر به فرموده مبارک "از جان و آنچه متعلق به او گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار" فرمود به قسمی که "جمع در غربت" ایشان گریستند... در استانبول و بالاحص در ادرنه مخالفت دو سلطان مقتدر ایران و عثمانی ووزراء و سفراء و عمالشان بس نبود، حسادت و بغضاء و تفتین و فساد یحیی و اعوانش کبد جمال ابهی و قلوب مؤمنین و مظلومین را می گذاخت. وقتی مقرر جمال ابهی سجن عکا شد، محن و آلام جدید احاطه کرد... در پی این مصائب وقوع شهادت حضرت غصن اطهر خود حادثه ای جانگداز بود... لوح مبارک احتراق در بحبوحه نزول بلاهای لا تحصی بر جمال قدم نازل گردید. نزول این لوح با توجه به قرائن موجود در لوح استنطاق در فاصله ماههای رجب تا ذی القعدة سنه ۱۲۸۸هق (۱۸۷۱م) بوده است. جالب است بدانیم از ۳۴ آیه استغاثه و ذکر بلایا در این لوح مبارک فقط ۱۰ آیه مربوط به بلایا و مصائب وارده به شخص جمالقدم است که به اسامی بهاء، مظلوم، عبد، وجه امر، مطلع اسم رحمن، و غلام نامیده شده اند و ۲۴ آیه دیگر مربوط به احبائی است که گرفتار وساوس شیطان شده و باب لقاء بر وجهشان بسته شده است.

۱۷- قسمت هائی از یکی از الواح جمال اقدس ابهی جَلَّ اسْمُهُ الْأَعْلَى

" بِسْمِ رَبَّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

ای حبیب من ، دنیا را قراری نه و وفایی نیست و صاحبان افتده نباید در این ایام معدوده خود را از نسیمهای خوش الهی و روائح لطیف معنوی ممنوع و محروم نمایند ... قدر این ایام را دانسته غفلت نورزند که عنقریب مظاهر آن در راجعون رجوع نمایند و طیرهای معنوی از خاکدان بُعد و ذلت به آشیان قُرب و وحدت پرواز نمایند و غَمَام رحمت ، ممنوع شود و سحاب مَكْرُمَت ، مقطوع ماند و سراج نور مستور گردد و حجابهای ظلمانی همه ارض و ساکنین آن را احاطه نماید . همیشه سراج روح در مصباح نور روشن نیست ؛ اگر چه فنا ندارد و لکن جز اهل بقاء ادراک ننماید ، زیرا که فیض کلیه و رحمت منبسطه و جمال هوّیه و بحر احدیه همیشه در جریان و در انبساط و در ظهور و در موج نیست . بهار ظاهری که تربیت ظاهر اشیاء به امر خالق آسماء به او موکول و مَفْوُض است در سال یک مرتبه ظاهر شود و همچنین بهار معنوی که تربیت ارواح و افتده منیره می نماید و حیات باقیه دائمه مبذول می فرماید در هر هزار سنه او آزید یک بار جلوه می نماید و بر همه اشیاء از غیب و شهود خلعت هستی و تجلی ربوبی ابلاغ می فرماید ؛ دیگر تا کی مستحق آید و چه کس لایق باشد که ادراک نماید .

... همیشه طالب بوده و هستم که خدمتی در خور از بنده برآید که شاید مقبول راه دوست شود و منظور نظر محبوب آید و چه ابتلاها که دیده شد و چه بلاها که از قبل وارد گشت ، البته شنیدید و در این مُلک هم در مقابل اعداء تنها ایستاده ام و از جمیع اطراف دشمن احاطه نموده و احدی هم نصرت ننموده و در هر آن هم منتظر آنیم که جسد ترابی را به اهل آن واگذاریم و در آشیان الهی مأوی گیریم ؛ با وجود این چه حرفها که می گویند و چه سخنها که از لسان جاری می نمایند ، گویا یک چشم در امکان ، تحقق نیافته و یک گوش باز نگشته ... آخر بگو ای مردم ، رحمی بر خود نمایید ، اگر بر غیر ندارید ؛ زیرا ثمره اعمال و افعال به خود شما راجع است و اگر سبب اشتعال نار الهی نمی شوید دیگر علّتِ اخماد ، چرا ؟ و اگر ناصر نیستید باعث انقلاب چرا ؟ ...

۱۹- به خاطر چه؟

در سنین جوانی از سکونت در عمارات مجلل و زندگی مرفه به بیرون کشیده شد. از عزتها و لذتها و مناصب و مناقب چشم برگرفت و راحت و راحتی بگذاشت. برای چه؟
در راه حق و حقیقت دچار مظالم بی حقیقتها گشت و در بیان عقاید و آراء عالیه و بدیعیش به چنگال اعداء و اهل تعصب افتاد و ضرب و شتم و بی حرمتی و آزار بسیار دید.
با لباسی مندرس و کلاهی پاره به دخمه سرد و چاله سیاه پروحشت سپرده شد. پای در کند به بند سلسله زنجیرهای گردن شکن افتاد و با سارقین و قاتلین همدم و همخانه شد. برای چه؟
به زیر ثقل گران زندان و آن ظلمت بی پایان، روزهای شدید را قبول کرد، ولی نه! نه روزی بود و نه نوری! همه شب بود و سیاه و حرکت زجر دهنده حشرات و جانوران. برای چه؟
میقات خروج از آن سرداب سیاه در رسید و مقدرات مصیبت بار جدیدی آغاز گردید. دربدری، و آوارگی قبول کرد و مشقتها بی حد و حصر تبعید و سرگونی تحمل نمود. برای چه؟
از عالم غناء و اغنیاء قطع تعلق نمود و به دنیای فقر و درویشی در آمد. دوستان و بستگان بگذاشت و سر به کوه و بیابان گذاشت و محرومیتها پذیرفت. برای چه؟
و عاقبت آن بدن مبارک و لطیف، پرورده پزند و پرنیان، فرسنگها به دور از آدم و آدمیان در خراب ترین نقطه جهان، مظلومانه بر روی سنگهای سرد قلعه محصنه مأوی گرفت و ایام شداد را پذیرا شد...
بار گران احزان از بلایای وارده برمؤمنینش را از یک سو به دوش کشید و حملات بلا انقطاع اهل اعراض و اعتراض را از سوئی دیگر مظلومانه مقاومت نمود. برای چه؟
در اثبات رسالت عظیمش مورد بی مهری و بی اعتنائی صاحبان قدرت و شوکتی واقع گشت که از قصرهای پر جلال خود مغرورانه به او و به محبس مرطوب و مطمورش با تحقیر تمام می نگریستند، به کسی که به یک کلمه قادر به اخذ عالم و عالمیان بود...
واو آن آیت صبر و مظلومیت به همراه دردها و رنجها، شدتها و محرومیتها، دربدریها و آوارگیها، تهمتها و افتراها، مظالم و سختیها، ضربها و شتمها، زندانها و زنجیرها، زهرها و مسمومیتها، اما با شفقت و عطف و پدری، فصلی جدید بر دفتر عالم گشود... برای چه؟

برای آنکه بگوید ای بنده من، تو را دوست داشتم و به خاطر این دوستی از هر چیز گذشتم و هر سختی و ابتلائی را قبول کردم تا تو همه چیز بیابی و به آسایش حقیقی برسی. به بند و زنجیر افتادم تا تو اسیر زنجیرها نشوی. زندان و چاه پذیرفتم تا تو به اوج ماه برسی. محرومیت و ممنوعیت دیدم تا تو بی درد شوی. فقیر شدم تا تو مستغنی گردی. به محل کثیف و پرتعفن رفتم تا تو در ملکوت روی و روائی قدس بشنوی. ای بنده عزیز من، تو را دوست داشتم که این نعمتهای حقیقیه باقیه را برای تو خواستم... آیا تو هم مرا دوست داری؟
"دوست معنوی شما را لاجل شما دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هدایت شما بلایای لاتحصى قبول فرموده به چنین دوست جفا مکنید و به کویش بشتابید."

وز آنچه بدیده در رهش خونبار است
قلبی که ز حبّ بنده اش سر شار است

آن قلب ممرّد که چنین پر نار است
راضی چه شوی که از تو گردد محزون

از کتاب گلستان جوانی ص ۷۳

۲۰- کتاب عهدی

اگر افاقِ اعلیٰ از زُخرفِ دنیا خالی است و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت، میراث مرغوب لاعدل له گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. آییم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون. اَنْظُرُوا ثُمَّ اذْكُرُوا مَا اَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ " وَاِلٰى كُلِّ هُمْزَةٍ لُّمَزَةٌ اِلَّا الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَّعَدَدَهُ ". ثروت عالم را وفایی نه، آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلاها و انزال آیات و اظهار بیّنات، احماد نار ضعیفه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد. و از افاق لوح الهی نیز این بیان، لائح و مُشرق؛ باید کل به آن ناظر باشند. ای اهل عالم، شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شماست. به تقوی الله تمسک نمایید و به ذیل معروف تشبث کنید. براستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالایید. عَفَا اللهُ عَمَّا سَلَفَ. از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند. از لعن و طعن و ما یتکدر به الإنسان اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر، امروز روزی است بزرگ و مبارک، آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود. شمس و قمر، سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضمیئه. مقامش اعلیٰ المقام و آثارش مربی امکان. هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و به قلب طاهر به افاق اعلیٰ توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور. خُذْ قَدْحَ عِنَايَتِي بِاسْمِي ثُمَّ اشْرَبْ مِنْهُ بِذِكْرِي الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ. ای اهل عالم، مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمایید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلیٰ نازل شده و لکن جهال ارض چون مربیای نفس و هوسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء الله و امانه، ملوک، مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقدند، درباره ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب. هذا امر الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات. انه هو العظیم

الْحَكِيمُ . مظاهر حُکم و مطالع امر که به طراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم . طُوبَى لِلْأَمْرَاءِ وَ الْعُلَمَاءِ فِي الْبَهَاءِ أَوْلَيْكَ أَمْنَائِي بَيْنَ عِبَادِي وَ مَشَارِقُ أَحْكَامِي بَيْنَ خَلْقِي عَلَيْهِمُ بَهَائِي وَ رَحْمَتِي وَ فَضْلِي الَّذِي أَحَاطَ الْوُجُودَ . در کتاب اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مُشرق است . یا اغصانی ، در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور، به او و جهت اتحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او . وَصِيَّةُ اللَّهِ أَنْكَهَ بَايِدَ اغْصَانِ وَافِنَانَ وَ مَنْتَسَبِينَ طُرّاً بِهَ غِصْنِ اعْظَمِ نَاطِرِ بَاشِنْدِ . أَنْظُرُوا مَا أَنْزَلْنَاهُ فِي كِتَابِي الْأَقْدَسِ " إِذَا غِيضَ بَحْرُ الْوِصَالِ وَ قُضِيَ الْكِتَابُ الْمَبْدَأُ فِي الْمَالِ تَوَجَّهُوا إِلَى مَنْ أَرَادَهُ اللَّهُ الَّذِي انْشَعَبَ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِيمِ . " مقصود از این آیه مبارکه ، غصن اعظم بوده . كَذَلِكَ أَظْهَرْنَا الْأَمْرَ فَضْلاً مِنْ عِنْدِنَا وَ أَنَا الْفَضَّلُ الْكَرِيمُ . قَدْ قَدَّرَ اللَّهُ مَقَامَ الْعُصْنِ الْأَكْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ . إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ . قَدْ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ أَمْرًا مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ خَبِيرٍ . محبت اغصان بر کل لازم ولكن ما قَدَّرَ اللَّهُ لَهُمْ حَقًّا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ . يَا اغْصَانِي وَ أَفْنَانِي وَ ذَوِي قَرَابَتِي نُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ بِمَعْرُوفٍ وَ بِمَا يَنْبَغِي وَ بِمَا تَرْتَفِعُ بِهِ مَقَامَاتِكُمْ . براستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست . بگو ای عباد ، اسباب نظم را سبب پریشانی ننمایید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید . امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ناظر باشند ، و این کلمه علیا به مَثابه آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور ، مکنون و مخزون است . احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتحاد حقیقی فائز می شوند . إِنَّهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَ يَهْدِي السَّبِيلَ وَ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ . احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم لِإِعْزَازِ امر و ارتفاع کلمه . و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور . طُوبَى لِمَنْ فَازَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَمِيرٍ قَدِيمٍ . و همچنین احترام حَرَمِ وَ آلِ اللَّهِ وَ افنان و منتسبین و نُوصِيكُمْ بِخِدْمَةِ الْأُمَّمِ وَ إِصْلَاحِ الْعَالَمِ . از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است . نصایح قلم اعلی را به گوش حقیقی اصغا نمایید . إِنَّهَا خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا عَلَى الْأَرْضِ . يَشْهَدُ بِذَلِكَ كِتَابِي الْعَزِيزُ الْبَدِيعُ .

۲۱- سنین اولیه عکا

سنین اولیه عکا برای حضرت بهاءالله مرحله ای بسیار سخت و دشوار بود. آن صدمات و بلیاتی که جمال مبارک در زندان سیاهچال طهران متحمل گردیدند صرفاً از طرف دشمنان خارجی امرالله بود. مصائب و مشقات ادرنه از طرف دشمنان داخل جامعه بود. اما بحران سالهای اولیه عکا در نتیجه اعمال و اقدامات دشمنان داخل و خارج هر دو محسوب میگردید ...

با وجود اوامر سلطان مبنی بر این که نباید کسی با حضرت بهاءالله و عائله مبارک معاشرت نماید، جمعی از دوستان پای پیاده از ایران به عزم زیارت محبوب خویش و به امید اینکه شاید بتوانند به محضر ایشان حضور بیابند حرکت و طی سفر نمودند. این نفوس مخلص و با وفا که از تشرف به حضور حضرت بهاءالله ممنوع بودند به محض ورود همین اندازه که از مسافت دور در مقابل سجن بایستند و از پشت میله های پنجره سجن محبوب خود را به یک نظاره زیارت کنند، مسرور و شکر گذار بودند. یک حرکت و تکان دست مبارک برای زائرینی که ماهها طی طریق نموده بودند پاداشی کافی بود و اکثراً از این موهبتی که نصیبشان شده شکرگویان به موطن خویش برمیگشتند.

غم انگیزترین مصیبت این دوره صعود ناگهانی فرزند جمال قدم جناب میرزا مهدی ملقب به غصن اطهر بود. هنگام غروب در حالی که بر فراز بام قشله مشی میفرمود و در حال تذکر و تنبه و دعا و مناجات بود از روزنه ای که در سقف بود به زیر افتاد و هیکل اطهرش با صندوق چوبی که در همان حجره بود تصادم نمود و اعضا و جوارح صدمه شدید یافت و حتی از دست پزشکی که بر بالین او آوردند کاری ساخته نبود و پس از ۲۲ ساعت بملکوت ابهی صعود نمود. قبل از صعود ایشان جمال مبارک از حضرت غصن اطهر سؤال فرمودند که چه آرزویی دارد. ایشان عرض نمود: " آرزو دارم که اهل بهاء موفق به ورود در محضر شما بشوند". و جمال مبارک فرمودند: " چنین خواهد شد. خداوند آرزویت را برآورده خواهد فرمود."

باید بخاطر آوریم که هرچند بلایا و مصائب مبارک در سجن اعظم شدید بود ولی تبعید آن حضرت به عکا تحقق وعود و بشارات کتب قبل بود. در عکا بود که شمس حقیقت در طی ۲۴ سال در اوج شکوه و جلال خود بدرخشید و در این ایام بود که حضرت بهاءالله کوه کرمل را که در جوار حيفا میباشد به قدوم خویش مفتخر فرمودند و محلی را که میبایست عرش مطهر حضرت رب اعلی بعداً بر روی آن مستقر گردد به حضرت عبدالبهاء نشان دادند. مرقد حضرت بهاءالله را در حومه عکا یعنی مقدسترین نقطه روی زمین به عنوان قبله اهل بهاء تعیین نمودند و در جوار مقام مقدس حضرت باب مقری که بیت العدل اعظم الهی باید بر آن مستقر گردد تعیین شد و مقدر فرمودند که دو شهر حيفا و عکا باید مقر اداری و روحانی مرکز جهانی دیانت بهائی شوند.

۲۲- تحول در آب و هوای عکا

وقتی حضرت بهاء الله به عکا وارد شدند هوای آن بسیار آلوده و آب آن غیر قابل نوشیدن بود. به بیان مبارک حضرت بهاء الله در لوح سلطان ایران، عکا در آن زمان آخرَب مُدُن دنیا شمرده می شد... به قول مردم اگر پرنده ای در فضای آن پرواز می کرد بلادرنگ هلاک می شد و بر زمین می افتاد... اندکی پس از ورود جمالقدم به عکا تغییر کلی در آب و هوای آنجا حاصل شد... این تغییر ناگهانی به قدری محسوس بوده که سبب اعجاب اهل محل در آن زمان گشته است. جناب میرزا ابوالفضائل در کتاب خود "فرائد" ابیاتی چند از یک قسیس مسیحی مقیم عکا که شهادت به آثار وجود حضرت بهاء الله داده نقل می کند و چنین ادامه کلام می فرماید: "در این اشعار بشارت است به اثر باهری از آثار وجود اقدس ابهی که در مدینه عکا ظهور یافت زیرا که این بلد به رِداًت آب و هوا موصوف بود... در مقاله ای که چند سال قبل در یک مجله غیر بهائی در باره عکا و امر مبارک نوشته شده (آمده است):

"ترکهای عثمانی مؤسس دیانت نوزاد بهائی میرزا حسینعلی را به عکا تبعید کردند چون نقطه ای بسیار بعید و کاملاً دورافتاده بود ولیکن مسئولین این امر در آن زمان حتی تصور آن را هم نمی کردند که روزی همان عکای سرد و مرطوب واقع در کنار امپراطوری ترک به حکم اعجاب تاریخ مرکز دیانتی برای (میلیونها) پیروان امر بهائی در سراسر عالم شود."

برای بهائیان این امر عجیب نیست زیرا بارها آشکارا دیده اند که چگونه اقدامات دشمنان سبب تحقق وعود الهی و پیشرفت نقشه های جامعه بهائی گردیده است و این سنتی است یزدانی و لایزالی که هرگز تغییر نکرده و نخواهد کرد.

پیام بهائی ش ۳۳۳ ص ۴۶-۴۷

۲۳- شرح صعود:

بطوری که حضرت عُصْنُ اللهِ الاعظم بیان فرموده اند جمال اقدس ابھی نُہ ماہ قبل از وقوع این فادحہ کبری می فرمودند کہ دیگر نمی خواهم در این عالم بمانم و از آن تاریخ بہ احبائی کہ بہ محضر مبارک مُشرف می شدند ، ذکر وصایا و بیاناتی می نمودند کہ از جمیع آنها عَرَفِ وداع استشمام میشد ولی صریحاً اظهاری نمی فرمودند ؛ تا آنکہ شب یازدهم شوال ۱۳۰۹ هجری (مطابق با هشتم می ۱۸۹۲ میلادی) تب خفیفی در وجود مبارک نمودار گردید و با آنکہ روز بعد شدت یافت ، بزودی قطع شد . این بود کہ بہ بعضی از احباء و زائرین اذن حضور عنایت فرمودند ولی چیزی نگذشت کہ معلوم گردید صحت مبارک اختلال حاصل نموده ؛ تب ، مجدداً شدت یافت و آثار نقاہت از ہر جہت محسوس و عوارض مختلفہ بر ہیکل اَلطَّفِ اَعَزَّ اقدس طاری شد تا طیر علی قصدِ معارج علیا فرمود . سراج الہی از زجاج جسمانی انفکاک نمود و روح مقدّسش پس از شدائد عالم ادنی و مصائب و بلائی لاتی لاتی کہ دورہ حیاتِ انورش را از ہر جہت احاطہ نموده بود آزاد گردید و بہ ممالک اُخری " اَلْمَقَامَاتُ اَلَّتِي مَا وَقَعَتْ عَلَيْهَا عُيُونُ اَهْلِ الاسماء " عروج فرمود و آنچه در لوح مبارک رؤیا کہ نوزدہ سنہ قبل در تجلیل یوم ولادت حضرت مُبَشِّرِ اعظم از سَمَاءِ مَشِيَّتِ جمالقدم جَلَّ کبریا نازل و بہ لسان < ورقہ نورا > ملبس بہ > ثيابِ بِيضاء < مذکور و مسطور گردیدہ بود تحقق یافت و این رزیه کبری و مصیبت عظمی مقارن طلوع فجر لیلہ دوم ذی القَعْدہ ۱۳۰۹ هجری (مطابق با ۲۹ می ۱۸۹۲ میلادی) ہشت ساعت بعد از غروب آفتاب در حینی کہ از سن مبارک ہفتاد و پنج سال گذشتہ بود اتفاق افتاد .

قرن بدیع ج ۲ ص ۴۱۰

۲۴- تا انقضای یکهزار سال کامل دیگر شمس حقیقت را ظهور و بروزی نه

با صعود جمال اقدس ابهی دوره‌ای که از شوون کثیره و جهات متنوعه‌عده در تاریخ ادیان عالم بی مثل و قرین است خاتمه پذیرفت و قرن اول بهائی مقارن این واقعهء جانگداز قریب به نیمی از آن طی گردید و عصر مبارکی که از لحاظ علو شأن و سمو مقام و امتداد زمان و وفوراثمار و آثار منیعہ بدیعہ اکبر و اعظم از جمیع اعصار و قرون ماضیه الهیه محسوب و بجز برههء کوتاه سه ساله فاصلهء بین شهادت مبشر اعظم و ظهور جمال قدم جل ذکره و ثنائی مدّت نیم قرن شاهد ظهورات وحی الهی از دامن مقدس یزدانی بوده پایان یافت. امر حضرت باب ثمرات جنیهء ذهبیهء خویش را بار آورد و مهمترین مرحله از مراحل عصر رسولی سپری گردید. آفتاب حقیقت، نیراعظم سماء هدایت ربّانی از افق سیاهچال طلوع نمود و اشعهء بازغه اش در مدینهء الله از ورای سحاب بر عالم و عالمیان بدرخشید و در ارض سرّ بوسط السّماء متعارج شد و در نقطهء معدّل النهارخیمه و خرگاه برافراخت تا بالاخره در مغرب سجن عکا از افق عالم امکان غارب گردید و تا انقضای یکهزار سال کامل دیگر شمس حقیقت را ظهور و بروزی نه و اشراق و صدور جدیدی متصور نیست.

قرن بدیع ج ۲ ص ۴۴۸-۴۴۷

۲۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هوالبهی

ای بنده حق، بعضی بی هوشان چنین گمان نموده اند که شمس حقیقت چون از افق هیکل بشری غروب فرموده انوار مقدسه اش نیز افول نموده، یعنی امکان شب یلدا گشته و ظلمت علی العرش استواء شده. افسوس صد هزار افسوس که کوران انوار مه تابان نبینند و خراطین تابش نور قدیم از عوالم غیب مشاهده ننمایند. آن نور حقیقت فیضش شامل است و لطفش کامل چه در یوم ظهور چه بعد از افول، یومش هزار سال و دورش صد هزار سال و البهء علیک.

ع ع

یادنامه بیضاء نورا ص ۷۶

۲۶- حکایت (قسمت اول):

هنگام غروب در بیرونی در مقابل قصر حسب الامر محفلی آراسته گردید و هیکل انور آن محفل را به قدوم خود مزین فرمودند و ناقصین در قصر مبارک این محفل را تماشا می کردند و بر حقد و حسدشان می افزود... باری آن شب بیانات مبارک در باره مصائب جمال قدم جلّ ذکرة الاعظم همه را مستغرق دریای احزان نمود. پس از خاتمه بیانات که شب ظلمانی چهره خود را آشکار و هیکل مبارک غرق در دریای احزان بودند و پاسی از شب گذشته بود قیام فرمودند، جلسه را ترک و از نظر پنهان شدند. ندانستیم کجا تشریف بردند. چون جلسه ختم گردید همه بلا تکلیف بودیم و نمی توانستیم جلسه را ترک کنیم چه که بیانی فرمودند و تکلیف روشن نبود این عبد روسیاه از این فرصت کوتاه استفاده نمودم و تصمیم گرفتم حال که از زیارت قصر محرومیم اطراف قصر را طواف نمایم... در حالیکه هنوز عمل طواف خاتمه نیافته بود حضرت عبدالبهاء... با جبّه سفید در آن شب ظلمانی جلو چشمم ظاهر شدند. خود را گم کردم فقط توانستم تعظیم عرض کنم و الله ابهی عرض کنم قدرت تکلم از من سلب بود عقب سر مبارک بودم تا تشریف فرمای محل اجتماع شدند. در حالیکه قائم بودند مقرر فرمودند احباء برای شب زنده داری و دعا و مناجات دسته به دسته تقسیم شوند و هر دسته ای در اتاقی به دعا و مناجات مشغول شوند و خود هیکل مبارک در عمارت باغچه بهجی طبقه دوم تشریف بردند و دست تقدیر یا اراده مبارک حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه سبب گردید موقع تقسیم اطاقها، اطاق زیر اطاق مسکونی حضرتش اطاق محل اقامت ما برای مناجات شد و آن شب معهودیکه قبلا فرمودند همه خواب و ما بیدار به دعا و مناجات مشغول شویم فرا رسید و هیکل مبارک بالای سر ما لاینام بودند... ولحن جذاب هیکل مبارک از بالا به گوش می رسید. کمی قبل از میقات صعود صدائی به گوش رسید بلافاصله ملاحظه کردیم خسرو کروسه چی خادم باوفای حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه در حالیکه فانوس در دست دارد از پله ها پائین می آید و حضرت عبدالبهاء از عقب فانوس پائین تشریف می آوردند و از محوطه خارج شدند. بلافاصله بما ابلاغ شد که امر فرموده اند برای تشریف به روضه مبارکه و تلاوت زیارت نامه حاضر شویم. لهذا کمی عقب سر مبارک به راه افتادیم تا رسیدیم درب روضه مبارکه قبله اهل بهاء مطاف من فی الانشاء.

چون قدم به آستانه باب بیرونی گذاشته شد... آن آستانه را بوسه زده وارد سرسرا شدم. مشاهده شد حضرت عبدالبهاء... در آنجا ایستاده و شیشه عطر بنفشه بزرگی در دست دارند و واردین را معطر می فرمایند و سپس به ردیف داخل شده و صفی تشکیل می گردد. نوبت به این عبد ناقابل که رسید خواستند عطر را کف دستم بریزند دستم را طوری به طرف مبارک باز نمودم که مسطح بود و عطر در دست جا نمی داد با لطفی مخصوص دستم را لمس و با اشاره انگشت سبابه در دستم گودی ایجاد و سپس آنقدر عطر در دستم ریختند که از گوشه های دست سرازیر می شد. حیفم آمد آن عطرها روی زمین بریزد لهذا مقداری را خوردم به قدری گلویم سوخت که اشک از چشمانم جاری شد.

پس از آنکه همه احباب معطر شدند و به طور ردیف صفوفی تشکیل دادند و رو به روضه مبارکه ایستادند. هیکل مبارک از جلو با اشاره دست بدون صدا به صبحی امر فرمودند زیارتنامه را تلاوت نمود... پس از خاتمه زیارتنامه و آن حالت توجه و تبّتل و خضوع هیکل مبارک آستانه ضریح مطهر را بوسیدند و عقب گرد فرمودند. از پشت سر مبارک فرد فرد اقتدا و عین آن عمل را انجام دادند و همه عقب گرد نموده از درب آستانه اول روضه مبارکه خارج شدیم. به این ترتیب آخرین مرتبه عتبه بوسی روضه مبارکه در آن سفر پایان یافت... چون زیارتنامه موقع صعود قرائت گردید و هنوز تا صبح صادق وقتی موجود بود و نوبت تشرّف به عائله مبارکه و سائر اماء الرحمن رسید، لهذا حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه پس از خروج از روضه مبارکه طرف بیرون مقابل ضریح اطهر روی صندلی جلوس فرمودند و قریب نیم ساعت با حالت توجه ساکناً صامتاً... در حالت توجه بودند و همه ما ها قائم عقب سر مبارک با همان حالت توجه بودیم تا هوا روشن شد و همه را مرخص فرمودند ...

خاطرات تلخ و شیرین ص ۹۴-۹۳

أَلْتَنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَ الْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى ؛ عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَ
 سُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَ مَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ ، أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَ اقْتِدَارُهُ وَ عَظْمَةُ
 اللَّهِ وَ كِبْرِيَاؤُهُ وَ بِكَ أَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ طَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنِ أَفْقِ الْبَدَاءِ أَشْهَدُ
 أَنَّ بِحَرَكَتِهِ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَ النُّونِ وَ بَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونُ وَ بَلَّغْتَ الْمُمْكِنَاتِ وَ بُعِثْتَ
 الظُّهُورَاتِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَ بَوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهُ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ
 فَصَّلَ بَيْنَ الْمُمْكِنَاتِ وَ صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَ الْمَشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَ أَشْهَدُ
 بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَ بِآيَاتِكَ وَ
 خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ وَ طَافَ فِي حَوْلِكَ وَ حَضَرَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ
 ظَلَمَكَ وَ أَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِآيَاتِكَ وَ جَاحَدَ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ
 بِبُرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اقْتِدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمَشْرِكِينَ فِي أَلْوَابِ الْقُدْسِ مِنْ إصْبَعِ الْأَمْرِ
 مَكْتُوبًا . فَيَا إِلَهِي وَ مَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَ عِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ
 لِتَجْذِبَنِي عَنْ نَفْسِي وَ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَ أَنْكَ كُنْتَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا . عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ تَنَاءُ اللَّهِ وَ ذِكْرُهُ وَ بَهَاءُ اللَّهِ وَ نُورُهُ . أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ
 الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبِهَكَ ، كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي عَمْرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ وَ مَرَّةً
 كُنْتَ تَحْتَ سَيْوْفِ الْأَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ . رُوحِي
 لِضُرِّكَ الْفِدَاءُ وَ نَفْسِي لِبَلَائِكَ الْفِدَاءُ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَ بِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ
 اتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَرْزُقَنِي خَيْرَ
 الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ . إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ . صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السُّدْرَةِ وَ
 أَوْرَاقِهَا وَ أَغْصَانِهَا وَ أَفْئَانِهَا وَ أَصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ
 شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ . صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَ
 إِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ . إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ .

هو الله

ای مولای توانا ، از عالم بالا نظری به این بندگان بینوا نما و آه و آئین این خسته دلان را اجابت کن . مساعی آشفتهگان رویت را برکتی عظیم بخش و بر اجرای وصایای مبرمه ات موفق دار ، لَهیبِ فِرَاقَتِ را به میاهِ عَذَبِ اجرائاتِ عظیمه در سبیلِ امرت بنشان و حزن و اندوه این مصیبت زدگان را از صفحاتِ قلوب به تحقّقِ وعده های جانپرورت محو و زائل کن . ذوق و شوق تبلیغ را در قلوب و ارواح تولید کن و موانعِ حالیه را یک مرتفع ساز . قلوب را استعدادی شدید بخش و ناشرینِ لَواءِِ مجید را به خَلَعِ تقدیس و تنزیه و خلوصِ نیت و راستی و صداقت مزین فرما . ابوابِ رَخا بر وجه اهل بهاء ، آن اسیرانِ مظلوم بگشا و عزّتِ جاودانی را به یارانِ عزیزت عطا کن . تو شاهد و آگاهی که این مشّت ضَعفا جز تونجویند و حِرز و موئلی جز تو نخواهند و امید و اِتکالی جز وعده های صریحه ات و تأییدات لاریبیه ات نداشته و ندارند . توئی مقتدر و توانا و بینا و شنوا . ای قویِ قدیر ، این مورِ ضعیف را به اجرای وصایای مبارکه ات تأیید بخش و این بنده مسکین را به تحقّقِ نوایای مقدّسه ات موفق دار ، تا آنچه را رضای مبارک تو است و امید و دلخواه یاران عزیز است کاملاً اجراء و اتمام نماید . رَبِّ حَقِّقْ آمالی و یَسِّرْ مُنائی بِفَضْلِکَ و جودِکَ .
بنده آستانش شوقی

هو الله

ای محبوب دلها یاران ثابت را بنواز و آئینهء قلوب را از ما سوی ممتاز فرما تا آهنگ و آواز اهل راز به ملکوت بی نیاز رسد و جانها همراز عشق و محبت دلبر طناز گردد ای مهربان یاران را نورانی فرما رحمانی کن ربّانی فرما آسمانی کن یزدانی نما تا هر یک در گلشن توحید بلبل تجرید گردند و گلبانگ تقدیس زنند و بیان معانی فرمایند غافلان را بیدار کنند نادانان را هشیار نمایند جاهلان را دانا نمایند گمگشتگان را راه هدی بنمایند توئی ملجأ و پناه هر بنده آگاه و توئی فریاد رس هر بیچاره پر گناه ای ربّ غفور یاران تحمل جفای موفور نمودند و در دست اهل غرور گرفتارند حالت مشکور دارند و در طوفان بلا آهنگ سرور زنند و به الحان طیور حیرت بخش مدارک و شعور شوند تجلی الطاف فرما و اهل اعتساف را انصاف بخش بیگانگان را آشنا کن و اغیار را یار فرما ای رحمن و رحیم فضل عظیم مبذول فرما و رحمت قدیم شایگان کن توئی کریم و رؤف و ربّ عظیم لا اله الا انت المقتدر المؤید الموفق المعین . ع ع

مناجاتهای چاپ آلمان ص ۳۲۹

هو الابهی

ای خداوند بی نیاز این دلها را به راز خویش دمساز کن و از بیگانه و خویش بی نیاز فرما از جام صبحی در صبح احدیت بنوشان و از جام الست سرمست نما این بندگان واله و شیدای تو اندو این مشتاقان آشفته و پریشان تو سر گشته کوی تو اند و پر جذبه درروی تو و گله آهوی تو در بیابان هجران سر گشته و سر گردان هستیم و در وادی حرمان پریشان بدرقه عنایت بفرست و پیک هدایت تا بوئی از کوی تو به مشام در آید و پرتوی از رویت در کلبه احزان این حسرت زدگان افتد ظلمت دیجور به نور تبدیل گردد و گلخن حرمان گلشن احسان گردد توئی توانا و بینا و شنوا . ع ع

مناجاتهای چاپ آلمان ص ۳۳۱

هو الله

ای بی نیاز بندگان و کنیزان را بنواز و آرزوی جمیع راشایان و رایگان ساز به اوج محبت پرواز ده و با طیور حدیقه الطاف همراز و دمساز نما قوتی دیگر بخش و حالتی خوشتر عطا فرما چشم از خطا بپوش و عزت و برکت در این جهان و آن جهان عطا فرما راحت و آسایش ده و به نصایح و وصایای خویش آرایش بخش و از آزمایش برهان بخششت جهانگیر است و الطافت مجیر و دستگیر هر مستجیر عدم را موهبت وجود بخشیدی و سر گشتگان را به ظلّ ممدود رساندی و تشنگان را به ماء مورود وارد نمودی ، کرمت عمیم است و فضل و جودت عظیم عنایتت آفتاب است و مشقّات و مشکلات خلق ظلمات پرتوی بینداز و جمیع یاران و اماء رحمن را راحت ساز توئی مقتدر و عزیز و توانا و توئی دارنده و رهاننده و بیننده و مهربان . ع ع

همان مأخذ ص ۳۴۶

زیارت مناجات (خلص احباء) و یا زیارت آن به صورت دسته جمعی نیز در این بخش خالی از لطف نمی باشد

هُو اللّٰه

خداوند مهربانا این جمع در ظلّ رحمت تو اند و این نفوس متوجّه به ملکوت تو خدایا بندگانیم کرم عنایت کن
 فقرائیم از کنز آسمانی بخش نادانیم به حقایق اشیاء دلالت کن ضعیفیم قوّت آسمانی رسان فانی هستیم به عالم
 بقا در آر محتاجیم و منتظر تأیید تو اگر عنایتت رسد قطره دریا شود ذره آفتاب گردد اگر از الطافت محروم ماند
 ازهر چیز بی بهره و نصیب شود پس عنایت کن و مرحمت فرما تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمائیم و نورانیّت
 آسمانی شرق و غرب را احاطه کند جمیع احزاب متّحد شوند و حیات ابدی جویند و ترویج وحدت عالم انسانی
 نمایند و صلح عمومی انتشار دهند توئی کریم توئی معطی توئی مهربان . ع ع

مجموعه مناجاتهای چاپ آلمان ص ۴۶

هُوالله

خداوندا مهربانا کریم رحیما ما بندگان آستان توئی و جمیع در ظلّ وحدانیّت تو آفتاب رحمتت بر کلّ مشرق و
 ابر عنایتت بر کلّ می بارد الطافت شامل کلّ است و فضلت رازق کلّ جمیع را محافظه فرمائی و کلّ را بنظر
 مکرمت منظور داری ای پروردگار الطاف بی پایان شامل کن نور هدایت برافروز چشم ها را روشن کن دلها را
 سرور ابدی بخش نفوس را روح تازه ده و حیات ابدیه احسان فرما ابواب عرفان بگشا نور ایمان تابان نما در ظلّ
 عنایتت کلّ را متّحد کن و جمیع را متّفق فرما تا جمیع انوار یک شمس شوند امواج یک دریا گردند اثمار یک
 شجر شوند از یک چشمه نوشند از یک نسیم به اهتزاز آیند از یک انوار اقتباس نمایند توئی دهنده و بخشنده و
 توانا . ع ع

مجموعه مناجاتهای چاپ آلمان ص ۵۲

هوالله

خدایا تاریکی نزاع و جدال و قتال بین ادیان و شعوب و اقوام افق حقیقت را پوشیده و پنهان نموده جهان محتاج نور هدایت است پس ای پروردگار عنایتی فرما که شمس حقیقت جهان را کران به کران روشن نماید .

عبدالبهاء عبّاس

مجموعه مناجاتهای چاپ آلمان ص ۵۵